حوادث خارجی

دردسر عجیب پله برقی برای یک زن و یک مأمور پلیس

یک زن به مدت ۱۰ سال است که در حال مبارزه در یک دادگاه برای سوار شدن روی پله برقی بدون گرفتن نرده‌ها است.
در کانادا؛ زنی به نام بلا که سوار بر پله برقی در ایستگاه مترو شهر لاوال در فرانسه شده بود، افسر پلیس به تابلویی که علامت گرفتن نرده‌های حفاظتی روی پله برقی را داشت اشاره کرد، اما زن نه تنها دستور افسر پلیس را عملی نکرد، بلکه شروع به بحث با او کرد.
او به مدت ۳۰ دقیقه دستگیر شد و یک جریمه ۱۰۰ دلاری برای نگرفتن نرده‌ها و یک جریمه ۳۲۰ دلاری برای معرفی نکردن هویت خود پرداخت کرد.
بلا در سال ۲۰۱۲ در دادگاه شهری جرایم، تبرئه شد و پس از آن پرونده، متذکر شد که موظف و مجبور به نگهداری نرده‌های پله برقی نبوده و به همین دلیل خود را در مقابل افسر پلیس معرفی نکرده است.
او تاکنون دو بار به دادگاه احضار شده و هربار حضور در دادگاه را رد کرده، اما این بار به دادگاه رفته و به پرونده او رسیدگی کرده‌اند. با توجه به اسناد و مدارک دادگاه، بلا از نگهداری نرده‌های پله برقی اجتناب کرد، زیرا او «احتیاط» را به عنوان وظیفه و اجبار محسوب نمی‌کرد. تنش بین او و افسر پلیس پیش از اینکه خودش را معرفی کند، شدیدتر شد و پس از آنکه یک افسر دیگر به عنوان پشتیبان وارد شد، بحث به اوج خود رسید.
در دو دادگاه قبلی ایده‌ها بر این بود که کار افسر پلیس صادقانه و اما باور اشتباهی بود. این یک احتیاط است که مسافران رعایت کنند، اما به عنوان قانون در نظر گرفته نمی‌شود. حالا افسر پلیس به دلیل این اقدام، می‌تواند شغل خود را از دست بدهد.

دسیسه یک زن برای زندانی کردن شوهرش!

پلیس اردن زن جوانی را که قصد زندانی کردن شوهرش را داشت، دستگیر کرد.
از قرار معلوم این زن برای رها شدن از دست همسرش مقداری حشیش در خودروی او قرار داده و سپس با اداره مبارزه با مواد مخدر تماس گرفته و ماجرا را لو داده است.
به گفته پلیس اردن، بعد از دستگیری شوهر و بازجویی از او معلوم شد هیچ اطلاعی از موضوع ندارد و بعد از مشخص شدن طرف تماس‌گیرنده، این زن دستگیر و در حال حاضر به اتهام توطئه‌چینی علیه شوهرش زندانی شده است.

خودکشی ۲ آدمکش بعد از ۳ جنایت خونین

۲ پسر جوان که دست به آدمکشی زده بودند با شلیک گلوله خودکشی کردند.
پلیس کانادا اعلام کرده در حال بررسی «همه یافته‌های تحقیق اکام مک لئود» ۱۹ ساله و «بریر اشمگلسکی» ۱۸ ساله کانادایی مظنون به قتل «لوکاس فولر» ۲۳ ساله اهل استرالیا و «چینا دیز» ۲۴ ساله امریکایی و همچنین «لئونارد دیک» ۶۴ ساله کانادایی بودند که اجسادشان در اواسط ماه ژوئیه در امتداد بزرگراهی دورافتاده در شمال استان «بریتیش کلمبیا»ی کانادا کشف شد.
اجساد این دو نوجوان مظنون به قتل در تاریخ هفتم اوت پس از یک جست‌وجوی دو هفته‌ای و عملیات تعقیب ملی در نزدیکی شهر «گیلم» پیدا شد.
پلیس کانادا اعلام کرده که کالبدشکافی قادر به تعیین زمان مرگ این دو نوجوان نیست اما نشانه‌هایی قوی مبنی بر زنده بودن آنها برای دست‌کم چند روز پس از آخرین مشاهده آنها در تاریخ ۲۲ ژوئیه و در جریان جست‌وجوی فشرده در منطقه «گیلم» وجود دارد.
طبق اعلام پلیس این کشور دو سلاح گرم نیز در کنار اجساد «مک لئود» و «اشمگلسکی» کشف شده و بررسی‌های قانونی در حال رسیدگی به این موضوع است که آیا این دو سلاح به قتل «لوکاس فولر»، «چینا دیز» و «لئونارد دیک» مرتبط هستند یا خیر؟ پلیس تاکنون چگونگی شلیک شدن به این سه نفر را اعلام نکرده است.
پدر «بریر اشمگلسکی» نیز ضمن تسلیت به خانواده‌های مقتول اعلام کرده از این اتفاق بسیار متأسف بوده و احساس خانواده‌های قربانیان را به طور کامل درک می‌کند.
پلیس کانادا اعلام کرده در حال بررسی «همه یافته‌های تحقیقاتی تا به امروز» است و امیدوار است که با تکمیل روند بررسی، جزئیات بیشتری را «ظرف چند هفته آینده» اعلام کند.

عشق بی پایان این خانم معلم به دانش آموزانش

زهرا علی هاشمی/ خانم معلم که با بیماری سرطان در جدال بود به‌خاطر دانش‌آموزانش دست به فداکاری بزرگی زد و همه درمان‌هایش را به تعویق انداخت.
«۱۰ سال است که بیماری ام اس دارم و سال گذشته متوجه شدم که به سرطان هم مبتلا شده‌ام. خیلی سخت است که با دو بچه، درگیر بیماری‌های اینچنینی شوی. من هرچیزی را متصور می‌شدم جز اینکه روزی زندگی‌ام این‌گونه و ناخواسته به خطر بیفتد؛ با همه اینها، از جان و سلامتی‌ام گذشتم و تصمیم گرفتم شیمی درمانی را به تعویق بیندازم. بهمن ماه سال گذشته هم باید تحت یک عمل جراحی قرار می‌گرفتم که باز هم از پزشکم خواستم آن را به تعویق بیندازد. من از زندگی شیرینم برای دانش‌آموزانم می‌گذرم.» مهری مسگر، معلم ۴۱ ساله‌ای است که سال گذشته، شیمی درمانی‌اش را به تعویق انداخت و امسال یک جراحی مهم را. زنی که مادر دو دختر کوچک و معلم ۲۷ دانش‌آموز قد و نیم قد است. او در گفت‌وگو با خبرنگار «ایران» می‌گوید: «من در مدرسه‌ای روستایی در شهرری به دختران پایه ششمی درس می‌دهم. شروع کارم بسیار اتفاقی بود. سال ۱۳۸۲ برای کارورزی به مدرسه‌ای رفتم و از همان موقع نمک گیر کار در حوزه آموزش شدم؛ اما ناگهان خوشی‌هایم در سال ۱۳۹۲ با گزگز پای چپم و ادامه یافتن آن به سمت دستم و همچنین بی‌حس شدن سمت چپ بدنم، رو به اتمام رفت. به دکتر مراجعه کردم و با انجام آزمایش و تصویربرداری با تجویز دارو به کنترل این بی‌حسی پرداختند ولی آن زمان به من نگفتند که درگیر ام اس شده‌ام تا اینکه یک سال گذشت!» این معلم فداکار می‌گوید: «دکتر این موضوع را به من نگفته بود تا دل نگران نشوم؛ اما همه راهکارهایی که به من می‌داد نشان از این داشت که من نباید عصبانی شوم. بعد از گذشت یک سال، مادران یکی از شاگردهایم را دیدم که برای پیگیری وضعیت درسی دخترش به مدرسه آمده بود. آنجا فهمیدم که این مادر، مبتلا به ام اس است؛ بنابراین از طریق او به پزشک جدیدی معرفی شدم و در بررسی مجدد، به من گفتند که ام اس دارم.» از اینجا به بعد، زندگی خانم معلم از این رو به آن رو می‌شود. به طوری که یک روز در میان، آمپول دریافت می‌کرد تا بیماری‌اش کنترل شود. حتی زمانی که فرزند دومش را باردار بود هم دارو مصرف می‌کرد و الان نزدیک ۱۰ سال است که با ام اس زندگی می‌کند. حال در این شرایط، سال گذشته، خانم معلم به سرطان سینه نیز مبتلا شد و باعث شد که داروهای بیماری ام اسش را نیز عوض کنند. او در این باره می‌گوید: «پارسال به صورت اتفاقی متوجه شدم که در سینه‌ام توده‌ای دارم و بعد از نمونه‌برداری متوجه شدم که توده خوش خیم نیست و باید جراحی شود. بعد از آن دکتر گفت که برای اطمینان بیشتر باید مراحل شیمی درمانی و پرتو درمانی را هم طی کنم؛ اما آنجا بود که به خاطر دانش‌آموزانم، تصمیمی گرفتم که خطرناک بود.» او، مراحل درمان سرطانش را به تعویق انداخت تا به درس شاگردانش لطمه‌ای وارد نشود و مراحل شیمی درمانی‌اش را از ۱۶ خردادماه شروع کرد که تا آبان ماه همان سال ادامه داشت و بعد از آن هم به مدت یک ماه، پرتودرمانی داشت. او در ادامه می‌گوید: «دکتر گفته بود اگر بموقع شیمی درمانی نشوم، برایم بسیار خطرناک خواهد بود؛ با وجود این من نتوانستم دانش‌آموزانم را رها کنم و به درمان خودم بپردازم.» اما فداکاری‌های این معلم و بازی با جانش، به همین جا ختم نمی‌شود. او می‌گوید: «من باید یک عمل دیگر هم داشته باشم. چراکه پزشک معالجم معتقد است احتمال مجدد بیماری سرطان بسیار زیاد می‌شود. بهمن ماه سال ۱۴۰۱ باید این عمل انجام می‌شد که من مجدداً آن را به دلیل اهمیت تحصیل دانش‌آموزانم و رها نکردن آنها، نپذیرفتم و قرار بر این شد که بعد از امتحانات خرداد ماه امسال این جراحی انجام شود. بعد از چند سال درس خواندن مجازی، اصلاً نمی‌توانم قبول کنم که آنها باز هم به خاطر نبود من، از درس و مشق عقب بمانند.» مهری مسگر می‌افزاید: «دانش‌آموزانم نمی‌دانند که من مبتلا به ام اس و سرطان هستم. نمی‌خواهم ذهن آنها درگیر بیماری من شود. حتی دختر کوچکم که چهار ساله است هم ازاینکه من بیمار هستم اطلاعی ندارد. فقط دختر بزرگم بعد از شنیدن اینکه من شیمی درمانی می‌کنم، متوجه شده بود که سرطان دارم. با وجود این به او اطمینان دادم که مشکلم آنچنان حاد نیست و بزودی خوب می‌شوم.»

اثبات دفاع در پرونده پیچیده قتل پسرعمه

قاتل از قصاص معاف شد

من فقط می‌خواستم بهروز را بترسانم تا دست از سرم بردارد اما ضربه کشنده بود

مرد جوان که در درگیری خونین پسرعمه زنش را کشته، توانست نزد قضات جنایی ثابت کند دفاع مشروع داشته است و از قصاص نفس معاف شود.
رسیدگی به این پرونده از خرداد ماه سال ۱۴۰۱ به‌دنبال مرگ مشکوک مرد ۳۵ ساله‌ای به نام بهروز در بیمارستان سرخه‌حصار آغاز شد. مأموران با حضور در بیمارستان پیگیر ماجرا شدند و دریافتند وی در درگیری با دوستش به نام قاسم ۳۶ ساله به قتل رسیده و قاسم خودش بهروز را به بیمارستان منتقل کرده است.
قاسم بازداشت شد و در تشریح جزئیات ماجرا گفت: بهروز دوست قدیمی من و پسرعمه همسرم بود. او از یکی از دوستانش پول طلبکار بود و فکر می‌کرد طلبش را من وصول کرده‌ام و به او نگفته‌ام. آن روز برایش توضیح دادم که اشتباه می‌کند اما قانع نشد و با چاقو مقابل خانه‌ام آمد و باهم درگیر شدیم. حتی او ضربه‌ای به من زد و من برای دفاع از خودم چاقویی که در آشپزخانه بود را برداشتم و ضربه‌ای به او زدم. وقتی خونین روی زمین افتاد به سرعت او را به بیمارستان رساندم اما کار از کار گذشته بود.
در حالی که پزشکی قانونی علت مرگ را اصابت چاقو با قلب و پارگی شریان‌های اصلی اعلام کرده بود، برای قاسم کیفرخواست صادر و پرونده‌اش برای رسیدگی به شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد.

نخستین جلسه دادگاه

در ابتدای جلسه، مادر قربانی درخواست قصاص را مطرح کرد.
سپس متهم در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: بهروز پسرعمه همسرم بود و ما با هم دوست بودیم. چند ماه قبل از این ماجرا، او که از یک نفر به نام خسرو پولی طلب داشت از من کمک خواست. او می‌گفت که مدت‌هاست خسرو ناپدید شده و نمی‌تواند طلب ۵۰ میلیون تومانی‌اش را وصول کند. من با موتور کار می‌کردم و یک روز به‌صورت اتفاقی خسرو را در خیابان دیدم و او را پیش بهروز بردم. آنها با هم صحبت کردند و قرار شد خسرو ۵۰ میلیون تومان را تا ۱۰ روز دیگر بپردازد و برای ضمانت هم ۱۰۰ میلیون تومان سفته به بهروز داد. وی ادامه داد: چهار روز از این ماجرا گذشته بود که بهروز با من تماس گرفت و مدعی شد من طلب ۵۰ میلیون تومانی‌اش را از خسرو گرفته‌ام و به او نگفته‌ام. من سعی کردم قانعش کنم که اشتباه می‌کند اما بهروز باور نمی‌کرد. بعد از چند بار تماس شروع به فحاشی کرد. من سعی کردم او را آرام کنم اما نشد. حتی همسرم هم با بهروز صحبت کرد اما نیم ساعت بعد بهروز در حالی که چاقویی در دستش داشت، وارد خانه ما شد. من و همسرم و پدرزنم که با ما زندگی می‌کند همگی شوکه شدیم. همسرم تلاش کرد تا او را آرام کند اما او به سمتم حمله کرد و با چاقو ضربه‌ای به پهلویم زد. من که ترسیده بودم و گمان می‌کردم قصد جانم را دارد به سمت آشپزخانه دویدم و چاقویی برداشتم و به سمت بهروز رفتم. در این میان چاقو را به سمتش گرفتم تا او را بترسانم اما چاقو ناخواسته به سینه‌اش خورد.
متهم گفت: من بلافاصله با اورژانس تماس گرفتم اما چون خیلی ترسیده بودم فکر کردم تا رسیدن آمبولانس دیر می‌شود. به همین خاطر از پسر صاحبخانه‌مان کمک خواستم و بهروز را به بیمارستان رساندیم. من قصدی برای کشتن بهروز نداشتم و فقط می‌خواستم از خودم دفاع کنم.
سپس وکیل وی به دفاع پرداخت و گفت: در گزارش پلیس آمده است، متهم و قربانی هر دو سلاح سرد داشته‌اند. قربانی اولین ضربه را به موکلم زده و چون قوی هیکل‌تر بوده می‌توانسته به راحتی او را بکشد. در آن لحظه استفاده از قوای دولتی غیرممکن بوده و درگیری به‌صورت قریب‌الوقوع رخ داده است. موکلم در دفاع از خودش چاقو کشیده و مستحق مرگ نیست.
سپس همسر متهم که با قرار وثیقه آزاد بود در جایگاه ویژه ایستاد تا به اتهام اختفای ادله جرم از خود دفاع کند.
زن جوان گفت: من ادله جرم را مخفی نکردم. وقتی بهروز زخمی شد و ما او را به بیمارستان رساندیم، لباس‌های ما نیز خونی بود. اما وقتی مأموران به خانه ما آمدند و متوجه شدند در خانه اثری از خون و درگیری نیست، من به اتهام اختفای ادله جرم بازداشت شدم. وقتی من و همسرم، پسرعمه‌ام را به بیمارستان برده بودیم، پدر پیرم پارچه‌ها و پتوی خونی شده را به سطل زباله انداخته بود. بهروز پسرعمه‌ام بود و من او را مانند برادرم می‌دانستم. او سال‌ها در خانه ما زندگی می‌کرد و من آن روز خیلی تلاش کردم تا او را آرام کنم اما نشد. همسرم برای دفاع از خودش قصد داشت با چاقو او را بترساند که بهروز مجروح شد.
با پایان دفاعیات متهم و ادعای وی مبنی بر دفاع مشروع، قضات ادامه جلسه را به بعد موکول کردند.

دومین دادگاه

در ابتدای جلسه مادر قربانی بر صدور حکم قصاص تأکید کرد و گفت به هیچ عنوان حاضر به مصالحه نیست.
سپس متهم در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: من در جلسه قبل هم گفتم قصدم کشتن بهروز نبود. اگر آن روز از خودم دفاع نمی‌کردم قطعاً در درگیری کشته می‌شدم. من ناچار شدم برای حفظ جانم بهروز را با چاقو بزنم. قاضی پرسید: آثار کبودی دور گردن شما بعد از دستگیری به چه علت بود؟ که متهم پاسخ داد: بهروز قد بلندی داشت و وقتی باهم درگیر شدیم او گردنم را گرفت و فشار داد. او می‌خواست مرا خفه کند. من تقلا کردم و به محض اینکه توانستم خودم را از دستانش رها کنم به سمت آشپزخانه دویدم که بهروز با چاقو ضربه‌ای به پهلویم زد. من هم در آشپزخانه چاقویی را از روی میز برداشتم و به او ضربه زدم. من فقط می‌خواستم بهروز را بترسانم تا دست از سرم بردارد اما ضربه کشنده بود. سپس متهم در دادگاه به بازسازی صحنه جرم پرداخت. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به مدارک موجود در پرونده، ادعای قاسم مبنی بر دفاع مشروع را پذیرفتند و وی را از قصاص معاف کردند. بدین ترتیب وی به پرداخت دیه و ۱۰ سال زندان محکوم شد. قضات دادگاه همسر وی را نیز تبرئه کردند.